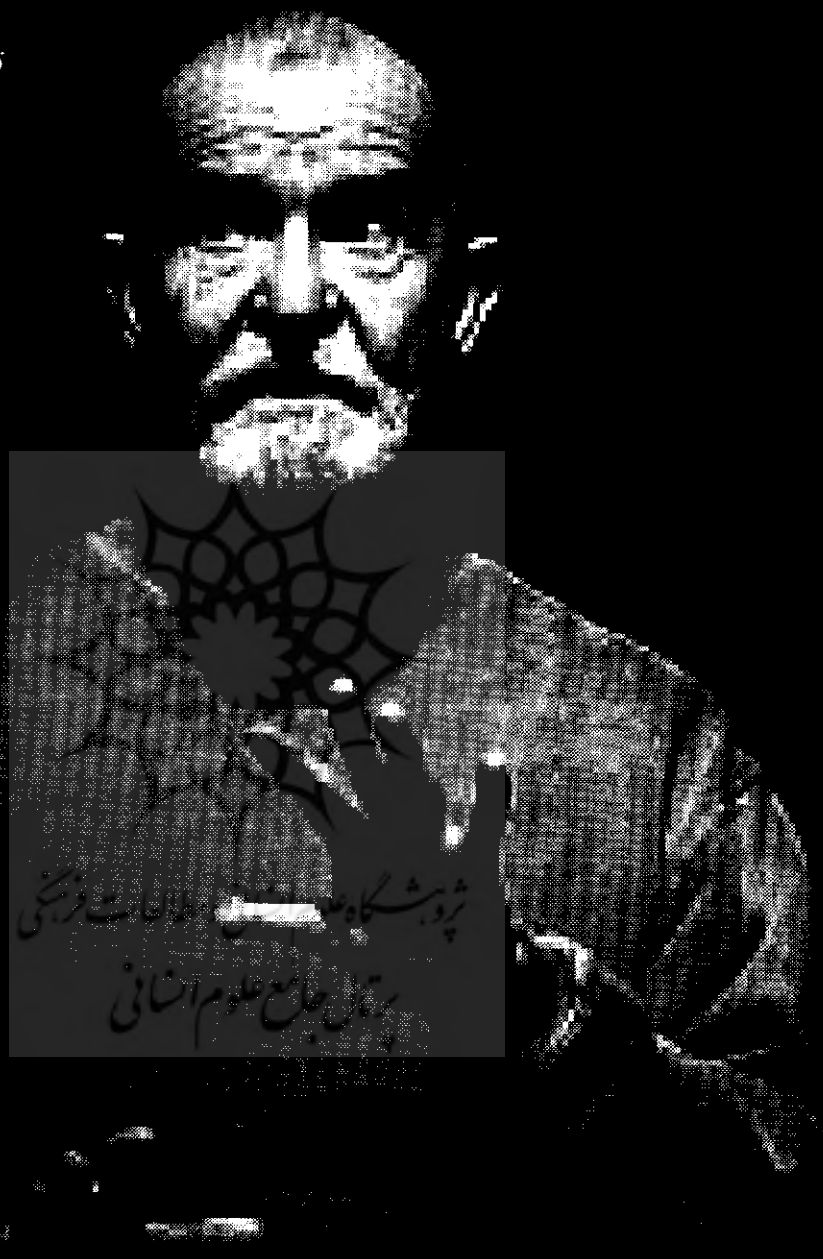
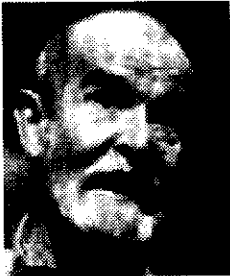


نگاهی به اثنول فوگ

تهیه و تفسیر: نیما نیک اخلاق
مترجم: مریم صابونچی



رد و اندیشه هایش



آثول فوگارد

بر اساس گفته فوگارد در ابتدای کار نویسندگی اش ضمن تاسی از اندیشه های کاموبه کیپی برداری از آثار نویسندگانی بزرگ همچون میلر، ویلیامز و اونیل پرداخت، اما کم کم مسیر اصلی خود را یافت

آثول فوگارد نیز مانند تنسی ویلیامز شخصیت های نمایشی اش را با قوت و ضعفهایی که آنها را عاجز می کرد تا نتوانند در پست هایی که جامعه به آنها نیاز دارد مستقر شوند، خلق می کرد.

کرد. در این میان به بررسی اجمالی زندگی آثول فوگارد نمایشنامه نویس شهیر آفریقایی و نحوه فعالیت اش خواهیم پرداخت. کسی که علیرغم پوست سفیدش سیاه پوستان را درک می کند و سخنگوی زبردستی برای سیاهان به ویژه آفریقایی تبار است.

وی در یازدهم ژوئن سال ۱۹۳۲ م در «همیلبورگ» واقع در منطقه «کارو» در آفریقای جنوبی چشم به جهان گشود. نام کامل او «هارولد آثول لاتیگال فوگارد» است که در کودکی قبل از آنکه او را آثول بنخوانند به «هالی» معروف بود. هالی از والدینی ایرلندی و آفریقایی متولد شد. پدرش یک ایرلندی الاصل انگلیسی زبان و مادرش یک سیاه پوست آفریقایی بود. او که خود پوستی روشن دارد بعدها به مبارزه با نژادپرستی می پردازد و مجلدانه جلوی این ننگ بشری با ریشه های عمیق اش می ایستد. زمانی که آثول سه ساله بود خانواده پنج نفره آنها (دو پسر و یک دختر و پدر و مادر) به دلایل مادی به «پورت الیزابت» شهری بندری و صنعتی در کناره اقیانوس هند واقع در جنوب آفریقای جنوبی مهاجرت کردند.

در آن زمان بندر پورت الیزابت که یکی از مراکز تبعیض نژادی محسوب می شد و خیل عظیمی از نژادهای مختلف در آن زندگی می کردند مکان مناسبی برای اعمال نفوذ سفیدپوستان بر افراد سیاه پوست و سایر نژادها بود. بنابراین تمامی کارگران، زحمتکشان و خادمان کشتی ها را سیاهان آفریقایی، چینی ها، هندی ها و غیره تشکیل می دادند و به علت شرایط نابهنجار اقتصادی شان و گذران امور زندگی چاره ای جز اطاعت و سکوت نداشتند.

آثول فوگارد در همان دوران در بندر پورت الیزابت دوره متوسط را به زبان انگلیسی - که زبان مادریش بود - به پایان رساند و روانه دانشگاه «کیپ تاون» شد اما سه سال بعد، درست قبل از شروع امتحانات پایان ترم آنجا را به قصد مسافرت به اقصی نقاط قاره آفریقا ترک کرد و به عنوان خنمه بر روی کشتی شروع به کار نمود و ضمن جبران کمبودهای مالی و آشنایی بیشتر با معضلات زندگی سپاهوستان به نگارش مطالبی برای روزنامه ها پرداخت. بعد از کسب تجربیاتی، نمایشنامه نویسی را به منظور ثبت وقایع مستند تبعیض نژادی آغاز کرد. وی از زمان تحصیل در دانشگاه تحت تأثیر افکار و اندیشه های آلبر کامو قرار گرفت، زیرا او نیز در جامعه ای مبتنی به تبعیض زندگی می کرد. بر اساس گفته

فوگارد (مصاحبه ای در ۱۶ اکتبر ۱۹۹۸ که در آخر به آن نگاهی خواهیم داشت) در ابتدای کار نویسندگی اش ضمن تاسی از اندیشه های کاموبه کیپی برداری از آثار نویسندگانی بزرگ همچون میلر، ویلیامز و اونیل پرداخت، اما کم کم مسیر اصلی خود را یافت و از آنان به عنوان اولین استادان خود یاد کرده و همواره بر این داشت که صحنه های نژادپرستی را به گونه ای ملموس به معرض نمایش بگذارد و همگان را از حرکت این موج بزرگ مطلع سازد و همین امر باعث شد که در آفریقای جنوبی غرق در سیاست شود، در حالی که سیاست هیچ وقت زاویه دیدش را نسبت به مردم تغییر نداد و همچون کوهی استوار پایر جای ماند.

آثول فوگارد نیز مانند تنسی ویلیامز شخصیت های نمایشی اش را با قوت و ضعفهایی که آنها را عاجز می کرد تا نتوانند در پست هایی که جامعه به آنها نیاز دارد مستقر شوند، خلق می کرد.

با نگاهی اجمالی به گذشت زمان و چرخش دیرینه این چرخه پهنارو؛ از زمان جدایی انسان از دیگر جانوران و پیشرفت گام به گام او از بدو ساخت ابزار و دگرگون شدنش طی قرون متمادی به تکامل اندام هایش بخصوص دست ها و مغز او منجر شد. سپس به وجود آمدن پدیده ای به نام زبان برای تفهیم تمایلات، تبادل نظر و نیز چگونگی بهره بری دسته جمعی از محصول و تکامل تدریجی آن بدین گونه «که هر زمان ابزاری نو آفریده می شد و یا کاربردی جدید برای آن فراهم می گشت و از هه های تازه بر زبان رانده می شد»؛ آنگاه تحول زندگی انسان موجب تشکیل نخستین اجتماعات کوچک بشری بر پهنه زمین و رویارویی در برابر بیدادگری های طبیعت شد، تا زمانی که اجتماعات کوچک جای خود را به شهرنشینی داد و از آن پس تا به امروز، که هزاران سال می گذرد در می یابیم که انسان از ابتدای زندگی اجتماعی اش همواره همراه و مکمل دیگران بوده، زیرا در غیر این صورت نه تنها تکامل گام به گام و تدریجی او متوقف می شد بلکه نابودی او نیز در بدو پیدایش اش حتمی بود.

حال هر پیش می رویم درگیری هایی میان جامعه بشریت مشاهده می کنیم که به مراتب متناقض با تصاویر و ارتباطات اولیه بوده و صرفاً کالبد انسانی را تیررس خود قرار داده است که عمده ترین آنها در حیطه تفاوت انسان ها در رنگ، نژاد و ملیت آنها است که به نام نژادپرستی یا به عبارت دیگر تبعیض نژادی، شهره عام و خاص می باشد و هنوز هم که بیست و یک قرن از تولد مسیح راپشت سر می گذاریم از طریق رسانه های جمعی شاهدین معضل بزرگ در برخی اجتماعات غیراسلامی هستیم که مانند رودخانه ای وحشی از آغاز حرکتش شکافی عمیق در خیل عظیم بشریت ایجاد کرده و زخمی کهنه و چرکی بر جسم و روح انسان ها بر جای گذارده است. اما با توجه به این نکته که گذر زمان تا حدی از فشار این رودخانه عریض کاسته و به نوعی رنگ ها را در میان انسان ها به یکدیگر پیوند داده به گونه ای که سیاه و سفید سرخ و زرد، در کنار یکدیگر به تشکیل اجتماعات بزرگ (همزیستی در محله ها و شهر های مشترک، اخذ پست های دولتی و خصوصی، شرکت در فستیوال های داخلی و خارجی و...) دست زدند اما هنوز هم در حرکت است و شاید بتوان گفت تبعیض نژادی دیگر رنگ و بوی گذشته خود را از دست داده و در حال طی کردن سیر نزولی می باشد، اما در گوشه و کنار جهان هستی هنوز این گره کور به اشکال گوناگون قابل رویت است که حتی تبعیض را بین افراد یک رنگ نیز در موقعیت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی هنری شاهد خواهیم بود.

هدف از نگارش مقدمه فوق نگاهی به روند پیدایش رویادهای اجتماعی است و یادآوری وجود انسان هایی که در این راه برای رهایی بشر از این مخمصه به مبارزه پرداختند و از گردونه روزگار خارج شدند.

نویسندگانی مثل: آلبر کامو، تاتانیل ناکازا، رونالدسگال و غیره و نیز اشخاصی که هنوز هم در شرایط مختلف اجتماعی با رنگ های متفاوت در این مسیر به مبارزه می پردازند و همواره جان خود و خانواده خود را به خطر می اندازند که می توان به نویسندگانی چون: وله سونیکا، باری سیمون، مری بنسون و آثول فوگارد اشاره

سلام و خدا حافظ
اجرا تهران



هارولد آتول
لانیگال فوگارد امروزه
مردی شصت و نه
ساله است هنوز برای
رسیدن به اهدافش
در تلاش است و
بوسیله نظر خواهی از
تمام مردم جهان
سوژه های نگارش
آثار جدید خود را
به دست می آورد که
تماماً در راستای
بررسی و بر طرف
نمودن معضلات
بشری است، زیرا او
همواره معتقد است
که باید در صدد
شناسایی و حل
مشکلات انسان ها
گام برداشت و خود
نیز این امر را از سنین
بیست و شش سالگی
به طور حرفه ای آغاز
کرد و به عنوان یک
نمایشنامه نویس از
ابتدا چالش های زمانه
خود را همراه با
معضلات آینده بشری
در قالب و کالبدی
گونگون به نمایش
گذارد.

او همانند ویلیامز در نمایشنامه هایش اغلب از زنان نافذ (Dominant) استفاده می کند. او اظهار می کند سرزمین واقعی من در جایگاه یک نمایشنامه نویس، جهان اسرار آمیز یا نیروی تأثیر گذارش بر روی بشر و افشای آن اسرار است که ای این اسرار سری حاکی از امیدواری در قلب میس هلن (شخصیت یکی از نمایشنامه هایش) و یا پرسوناژی سرزنش کننده در بوسمن و یا کاراکتری ویرانگر در گلدیس است؟ (که از دیگر آثار نمایشی فوگارد است) و خود چنین بیان می کند: این اسرار، مانند محرک هایی تمام نقاط اوج نمایشنامه های مرا می سازند. فوگارد در اواخر سال ۱۹۵۰ با یک گروه از بازیگران که در میان آنها زاکس موکاته که تحت تأثیر «استراسبرگ» بود کارش را آغاز کرد و اولین نمایشنامه خود را با نام «جمعه روز بدیه» اواخر سال ۱۹۵۸ و سپس نمایشنامه «پیوند خونی» و یا همان «گروه خون» را که موجب شهرت بین المللی او شد در سال ۱۹۶۰ به رشته تحریر در آورد، که دو نمایشنامه فوق در تئاتر «رها از سال روم» به روی صحنه رفتند. فوگارد چگونگی پیدایش نمایشنامه پیوند خونی را این چنین نقل می کند: اولین جرقه پیوند خونی هنگامی در ذهن من زده شد که شبی دیر وقت برادرم در اطاق من بخواب عمیقی فرو رفته بود، در همین لحظه تصویری از پیوند خونی در ذهنم به وجود آمد.

با مطالعه نمایشنامه پیوند خونی پی به صحت این گفتار خواهیم برد زیرا با نگاهی به اندیشه های فوگارد و شرایط زندگی او در می یابیم که شخصیت محوری نمایش مذکور (سفید پوستی به نام موریس) بسیار به او نزدیک است - گویی خود اوست - فوگارد همچون شخصیت نمایشنامه اش (موریس) چند سالی را به دور از خانواده به مسافرت پرداخت و زمانی بازگشت که به باری نمودن خانواده و هم وطنانش زندگی خود را ادامه داد و با این نگاه نمایشنامه پیوند خونی را به ثبت رساند و سپس با گروه «سرپنت» مشغول کار شد و اولین اجرای آنها در گودال مارها در یک باغ وحش به وقوع پیوست.

آتول فوگارد در سال ۱۹۶۹ پس از نگارش چندین نمایشنامه، «بوسمن ولنا» و «سی زونه بانسی مرده است» را به مرحله نگارش رساند و نیز همراه با «بریک لانه» در نمایشنامه «بوسمن ولنا» بازی کرد. رابطه آنها با یکدیگر باعث شد که با «بریک لانه» و همسرش «برایان» در کیپ تاون شروع به کار نمود و در پی آن نمایشنامه سی زونه بانسی مرده است را در اکتبر سال ۱۹۷۲ به کارگردانی و بازیگری خود و همکاری «جان کانی» و «وینستون انت شونا» در تئاتر «The space» به روی صحنه برد و از آن پس تئاتر کیپ تاون را به گونه ای جدید رونق داد. او همراه با «بارنی سیمون» نیز در تئاتر ژوهانسبورگ مدتی مشغول به کار بود و همواره در نمایشنامه هایش ابتدا در تئاترهای معروف ژوهانسبورگ در

آفریقای جنوبی، سپس در نیویورک و لندن اغلب با بازیگرانی چون زاکس موکاته، جان کانی، وینستون انت شونا به کار بازیگری می پرداخت.

هارولد آتول لانیگال فوگارد امروزه مردی شصت و نه ساله است هنوز برای رسیدن به اهدافش در تلاش است و بوسیله نظر خواهی از تمام مردم جهان سوژه های نگارش آثار جدید خود را به دست می آورد که تماماً در راستای بررسی و بر طرف نمودن معضلات بشری است، زیرا او همواره معتقد است که باید در صدد شناسایی و حل مشکلات انسان ها گام برداشت و خود نیز این امر را از سنین بیست و شش سالگی به طور حرفه ای آغاز کرد و به عنوان یک نمایشنامه نویس از ابتدا چالش های زمانه خود را همراه با معضلات آینده بشری در قالب و کالبدی گونگون به نمایش گذارد. «آتول فوگارد سعی داشت که در آثارش نیشتری بر برداردهای جامعه اش فرو کند و زخم های سربسته آفریقای جنوبی را بر ملا سازد» اما تلاش او نه تنها زخم های سربسته آن زمان بلکه زخم های کهنه جامعه امروز را نیز هدف قرار داده و فاش کننده حقایق پنهان است «حقایق درباره رفتارهای غیر انسانی و مظلومی که اقلیت سفید پوست بر اکثریت سیاه پوست در آفریقای آن دوره اعمال می کرد»

و نیز مظلومی که امروز روز هم، چه در حیطه نژاد پرستی و چه در مباحث دیگر قابل لمس است. فوگارد در طی سالهای فعالیت اش برای مخاطبین خود در سراسر جهان که با معضل نابرابری اجتماعی دست به گریبان هستند، می نویسد که با مطالعه آثارش در می یابیم او معتقد است هیچ فردی در هیچ نقطه ای از جهان هستی با دیگری تفاوت ندارد و رشد اجتماعی بشر زندانی رنگ، نژاد، ملیت، زبان، مذهب و غیره نیست، بلکه موفقیت هر انسانی در گروه انسانیت و اهداف بشر دوستانه او است و هر فردی باید بتواند به اهداف نیکوی مردمی خود برسد، وی این مطلب را به خوبی در پیوند خونی به نمایش می گذارد و دیالوگ پایانی آن از زبان موریس چنین می گوید:

«... ما به هم گره خورده ایم، این چیزی که بهش می گن پیوند خونی، این رشته ای که برادرها رو به هم پیوند میده» و این رشته ارتباط فوگارد را حداقل از چهل و یک سال پیش از زمان نگارش این متن تا به امروز تضمین نموده و حتی این ارتباط با جامعه بشری را به مرحله ای رساند که هر شخصی در هر نقطه ای از کره خاکی با هر دین و مذهبی، با هر رنگ نژاد و ملیتی می تواند آن را به راحتی درک و لمس کند و سخن نویسنده را با موقعیت فعلی جامعه خود تطبیق دهد. از همین است که او شهرتی بین المللی دارد. اینک نگاهی به مصاحبه فوگارد از طریق اینترنت در سن شخصت و شش سالگی خواهیم داشت.



گفت و گویی با آتول فوگارد جمعه اکتبر سال ۱۹۹۸
به مصاحبه دوستانه ما با آتول فوگارد نمایشنامه نویس آفریقای جنوبی خوش آمدید.

- آقای فوگارد اولین نمایشنامه ای که اجرا کردید یا نوشته اید چه بود؟

اولین نمایشنامه من «جمعه روز بدیه» (good no Friday) نام داشت که در حدود سنین ۲۶-۲۷ سالگی آن را نوشتم و قسمت کوتاهی از آن را نیز بازی کردم.

- شما در نمایشنامه هایتان از چه کسی تأثیر گرفته اید؟
نمایشنامه نویسان بزرگ آمریکایی مانند میلر، ویلیامز و انیل اولین استادان من بودند. در ابتدا سعی داشتم از طرح های آنها کپی بردارم، اما کم کم وارد مسیر اصلی خودم شدم.

- شما از نوشتن بیشتر لذت می برید یا از بازی کردن؟
هیچ تردیدی در جواب دادن به این سوال وجود ندارد، آتول فوگارد

یک نویسنده است.

- آیا شما درباره اتفاقاتی که در گذشته برایتان رخ داده است می نویسید یا اتفاقاتی که آنها را تصور می کنید؟

اغلب درباره تصوراتم می نویسم اما بعضی وقت ها هم درباره اتفاقاتی که واقعا دیده یا شنیده ام و در مورد آنها در روزنامه ها خوانده ام می نویسم.

- کتاب مورد علاقه شما چیست؟

آنا کارنینا

- زندگی در آفریقای جنوبی چگونه بود؟ به طرز ناباورانه ای یغریخ

- آیا شما از دوران کودکی تان لذت بردید؟

در دوران کودکی، من همه چیز برای نویسنده شدن داشتم، اما مسائل دردنکی هم در آن دوران وجود داشت.

- آیا موقعیتی در زندگی شما وجود داشت که در آن زمان نخواسته باشید زندگی خود را به عنوان یک نویسنده ادامه دهید؟

بله فقر در سالهای ابتدای نویسندگی در جمهوری آفریقای جنوبی، موقعیت من بسیار مایوس کننده بود و من فکر می کردم که ساختن بصب بهتر از نوشتن است. اما خوشبختانه بعد از آن موقع دیگر هیچ وقت دچار چنین احساس شدم.

- چه مراحل هنگام نوشتن نمایشنامه طی می کنید؟ آیا تمام متن را یک دفعه می نویسید یا جزء جزء آن را تکمیل می کنید؟ تمام نمایشنامه های من از ۵ یا ۶ جزء تشکیل شده، که به هم پیوسته و نمایشنامه را می سازد.

- آیا شما هیچ کدام از نمایشنامه هایتان را بعد از اجرا اصلاح کرده اید؟

خیر، اجرا امتحان نهایی متن است. من هیچ وقت لزومی برای افزودن چیزی به متن بعد از اجرا ندیده ام.

- وقتی شما بچه بودید فکر می کردید که بعد از بزرگ شدن چه کاره خواهید شد؟

از سن ۱۲ سالگی می دانستم که نویسنده خواهم شد. - آیا شما بچه دارید؟ آیا آنها را به بازیگری یا نویسندگی تشویق می کنید؟

بله، یک دختر خیلی زیبا دارم که معتقدم قابلیت موق دارد. - آیا شما فکر می کنید که بازی کردن در کارهای خودتان آسانتر از بازی کردن در آثار نمایشنامه نویسان دیگر است؟

من در آثار نمایشنامه نویسان دیگر هم بازی کردم و هیچ آسانتر یا مشکل تر بودن را احساس نکردم.

- آیا شما تصور می کنید زمانی که خود در نمایشنامه هایتان بازی می کردید، اجرای آنها متفاوت می بود؟

بله، به نظر من اجرای نمایشنامه ها به طور کلی تفاوت پیدا می کرده زیرا من تمام آن چیزهایی را که یک بازیگر برای اجرا باید بداند می دانم، یعنی بهتر از هر کسی نقش ها را می شناسم و می توانم آنها را به خوبی اجرا کنم.

- آیا شما برای اجرای نمایشنامه هایتان نقش ها را می خواندید یا اینکه آنها را به صورت طبیعی بازی می کردید؟

من نقش ها را نمی خواندم، آنچه همیشه روی صحنه انجام می دادم عبارت است: از تصورات من، تصاویر منعکس شده از یک جایگاه اجتماعی و استعداد طبیعی یک بازیگر.

- آیا نوشتن در طی اگتشناس در کشورتان مشکل بود؟ خشم و اهانت در آن زمان مراد نوشتن نمایشنامه هایم تحریر کرد.

- آیا تغییر و یارویدادی در زندگی شما وجود داشت که بر نحوه نگارش تان تأثیر گذار باشد؟

مهمترین تأثیر تغییرات تاریخی در کشورم بود. این تغییرات به من اجازه دادند تا تمام داستان های شخصی در مورد آفریقای جنوبی را بیشتر بیان کنم.

- در حال حاضر به جز آفریقای جنوبی در کجای آفریقا ناحیه قابل توجهی در زمینه تئاتر وجود دارد؟

نیجریه، کنیا و تانزانیا.

- به نظر شما بهترین نمایشنامه نویسان آبی آفریقای از کدام

نواحی خواهند بود؟

من واقعا به هیچ طریقی نمی توانم درباره ملل فرانسوی زبان آفریقا جدا از «سرچشمه جوشان سرزمین راین» صحبت کنم.

(فוגارد جواب این سوال را با اصطلاحی عامیانه ولی بزبانی شاعرانه داده است که ترجمه عین آن قابل درک نیست ولی منظورش از «Polly» که «سرچشمه جوشان سرزمین راین» ترجمه شده ادبیات فرانسه است.)

- شما تماشاگران آمریکایی را دیده اید آیا فکر می کنید درک آنها نسبت به آفریقا تغییر خواهد کرد؟

بله، من معتقدم که فهم درباره آفریقای جنوبی بهبود پیدا خواهد کرد و این بواسطه توسعات خارق العاده در جمهوری آفریقای جنوبی و حضور شخصی مانند نلسون ماندلا خواهد بود.

- به نظر خودتان بهترین نمایشنامه شما کدام است؟ جواب دادن به این سوال بسیار سخت است و نمی توانم بگویم که کدام خوب و کدام بد است. اما نمایشنامه ای که با وجود آن احساس غرور می کنم «آوای دره» (Vally Song) است.

- در نمایشنامه «بیر فرمانده» (Coptain tiger) به نظر می رسد ارتباطی قوی بین کاراکترها و عناصر بی جان وجود دارد نظیر وابستگی ببر به مادرش و علاقه

«انسان خرنا» به دست خط ببر آیا واقعا هر یک از اینها نشانه هایی برای چیزی بوده که ببر و انسان خرنا می خواستند به آن ایمان داشته باشند؟

سوال بسیار خوبی است و فکر می کنم جوابش بله است.

- شما برای بازیگران جوانی که قصد دارند نمایش های دوپرسوناژ شما را اجرا کنند چه توصیه ای دارید؟

توصیه من به این بازیگران این است که ابتدا صحنه های نمایشنامه «بچه های من آفریقای من» (My children My africa) را که اشخاص بازی آن دو دانش آموز جوان که یکی سیاه و دیگری سفید است را به دقت نگاه کنند.

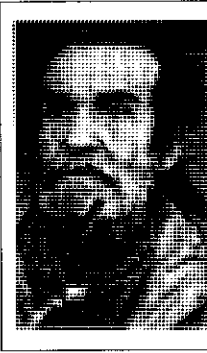
- آنجا بازیگر مرد یا زن به خصوصی هست که شما دوست داشته باشید برایش بنویسید؟

خیر، من نمایشنامه سفارشی نمی نویسم، من رقابت بازیگران را دوست دارم و نمی خواهم نقشی مناسب راحت طلبی باشد.

- چه کسی بیشترین تأثیر را بر روی زندگی شما داشت؟ مادرم.

- آقای فوگارد از شرکت تان در مصاحبه امروز متشکرم. من هم از تمام سوالات شما متشکرم.

آئول فوگارد نویسنده ای است استوار که قصد دارد بدون هیچ نگرانی تا آخرین قطره توان به کار خود ادامه دهد و هیچ چیز سدراهش نخواهد شد و در همین مورد بیان می کند، من هیچ گاه انتقادهایی را که نسبت به نمایشنامه هایم شده است نمی خوانم، بنابراین آنها مرا نگران نخواهند کرد.



آئول فوگارد نویسنده ای است استوار که قصد دارد بدون هیچ نگرانی تا آخرین قطره توان به کار خود ادامه دهد و هیچ چیز سدراهش نخواهد شد و در همین



مورد بیان می کند، من هیچ گاه انتقادهایی را که نسبت به نمایشنامه هایم شده است نمی خوانم، بنابراین آنها مرا نگران نخواهند کرد.

سلام و خدا حافظ اجرا تهران

